

بررسی دیدگاه برخی خاورشناسان در موضوع فضیلت شکر در قرآن و رابطه آن با اخلاقی بودن ایمان

سید محمد اکبریان*

چکیده

ایزوتسو شکر را در قرآن با ایمان مترادف دانسته و رابنهارت با توجه به تقابل شکر و کفر در قرآن، آن را دلیل بر الزام اخلاقی دانسته است. گرچه اصل ادعا، مبانی و دلایل ایشان با اشکالاتی مواجه است؛ اما توجه آنها به تضاد شکر و کفر در قرآن، راهبردی مبنی بر پیوند شکر و ایمان و فضیلت اخلاقی شدن ایمان ارائه می‌دهد. بر اساس تحلیل لفظ شکر در قرآن و آیات آنکه در مقابل با کفر قرار گرفته و اشاراتی که در کلام مفسران و اندیشمندان اسلامی آمده، لازمه شکر نعمت‌های مادی و دنیوی، شناخت منعم و استفاده از نعمت‌ها در مسیر خواست الهی است که نتیجه آن ایمان است؛ نیز لازمه شکر نعمت هدایت انسان به دین، بهره‌گیری از این هدایت و ایمان آوردن به خدا است و انکار خداوند در واقع ناسپاسی در مقابل نعمت‌هایی است که قابل انکار نیست. روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است.

واژگان کلیدی

شکر، ایمان، کفر، فضیلت اخلاقی، نعمت.

طرح مسئله

برخی از خاورشناسان به‌طور خاص در موضوع اخلاق در قرآن، تحقیق نموده و آثاری از خود در این زمینه برجای گذاشته‌اند که از جمله می‌توان به دو تن ایشان، توشیی هیکو ایزوتسو و کوین راینهارت اشاره کرد. ایشان در بررسی از فضایل و رذایل اخلاقی در قرآن، توجه خاصی به صفت «شکر» و «شاکر» در آیات قرآن نموده و نکات قابل‌توجهی در مورد جایگاه خاص آن در میان فضایل اخلاقی دیگر ارائه داده‌اند. از جمله نکات مورد توجه در مورد فضیلت اخلاقی شکر، ارتباط آن با مسئله ایمان در قرآن است. ایزوتسو، شکر را مترادف با ایمان قرار می‌دهد و راینهارت، شکر را موجب الزام اخلاقی دانسته و نتیجه آن را ایمان می‌داند.

اندیشمندان غربی به این مسئله که ایمان یک فضیلت اخلاقی است، توجه بسیار داشته‌اند. یکی از دلایل آن، مبانی و آموزه‌های خاص کلامی است که در اعتقادنامه‌های مسیحیت وجود داشته است. این مبانی و عقاید در کلام اسلامی نبوده و به این دلیل مورد توجه اندیشمندان اسلامی نیز قرار نگرفته است؛ اما مسئله شکر در قرآن و تقابل آن با کفر، می‌تواند نقطه آغازی برای پیگیری این موضوع ارزشمند در آیات قرآن و در آثار اندیشمندان مسلمان باشد. در این آثار، بحث از ارتباط شکر با ایمان و فضیلت اخلاقی بودن ایمان به صورت یک مسئله مستقل طرح نشده است؛ اما اشاراتی به آن در آثار ایشان وجود دارد که می‌تواند راهبرد به این موضوع باشد.

مهم‌ترین و بهترین روش برای پیگیری موضوع پیش‌گفته، تحلیل این موضوع از طریق آیات قرآن است که از اشارات و نکات مفسران نیز بهره‌گیریم. قرآن پژوهان غیرمسلمان نیز که در این موضوع سخن گفته‌اند، اگرچه دیدگاه آنها با اشکالاتی مواجه است، اما نکات مهمی از سخنان ایشان در اثبات این مسئله قابل‌ردیابی است. تحلیل آیات قرآن و توجه به نکاتی که در آثار مفسران اسلامی و قرآن پژوهان دیگر آمده است، جایگاه خاص و متمایز فضیلت شکر در میان فضایل اخلاقی در قرآن و ارتباط آن با ایمان را نمایان کرده و اندیشه فضیلت اخلاقی بودن ایمان از طریق فضیلت شکر را فراهم می‌آورد.

شکر در لغت

شکر در لغت، تصور کردن نعمت و اظهار آن است؛ در مقابل کفر که فراموشی نعمت و پوشاندن آن است. (راغب، ۱۴۱۲: ۴۶۱) تصور نعمت، شکر قلب است و اظهار آن، شکر زبان؛ (همان) همچنین شکر را نمایان کردن حال زیبا گفته‌اند، مانند دابه شکور به حیوانی گفته شده که با آنکه علف کم می‌خورد؛ اما چربی زیاد از خود نمایان می‌سازد. (عسکری، ۱۴۰۰: ۴۰) شکر، اظهار کردن حق نعمت

برای به جا آوردن حق نعمت‌بخش (منعم) است؛ همان‌گونه که کفر پوشاندن نعمت برای نادیده گرفتن حق نعمت‌دهنده است. (همان) تقابل و تضاد میان کفر و شکر در اغلب کتاب‌های لغت اشاره شده است. (راغب، ۱۴۱۲: ۴۶۱؛ ازهری، ۱۴۲۱: ۳۵۶؛ فراهیدی، ۱۴۰۹: ۱۰ / ۱۱۰) اشاره به این تقابل در کتاب‌های لغت، با الهام از آیه مبارکه «وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم / ۷) و آیات دیگر قرآن است.

رابطه شکر با ایمان در قرآن از دیدگاه خاورشناسان

تضاد میان «شکر» و «کفر» با توجه به آیه مذکور، برخی از خاورشناسان مانند ایزوتسو را بر آن داشته تا جایگاه ویژه و برتری برای فضیلت اخلاقی شکر نسبت به فضایل دیگر در قرآن قرار داده و آن را در رده ایمان بلکه حتی مترادف با ایمان بدانند. این عقیده به‌طور صریح در عبارات او این‌گونه بیان شده که: «شکر در اسلام به یک معنا، نام دیگری برای ایمان است». (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۴۰۷) گرچه او در جای دیگر همانند این سخن را در مورد تقوا بیان داشته و آن را مترادف با ایمان دانسته است. (همان: ۳۹۷) همچنین گاهی فضیلت «شکر» را در کنار تقوا، دو رکن اساسی ایمان شناخته است. (همان: ۳۹۶) علی‌رغم اختلاف و تشتت عبارات او، به نظر می‌رسد که «شکر» به‌دلیل تضاد و تقابل صریح آن با کفر که در آیات قرآن آمده است، در نظر او در درجه بالاتری از تقوا قرار گرفته و به مفهوم ایمان نزدیک‌تر است.

به عقیده او عنصر اصلی «کفر» در قرآن، ناسپاسی (ناشکری) است. (همان: ۲۴۲) و چون کفر و ناشکری در مقابل ایمان است؛ بنابراین شکر و ایمان با هم یکی می‌شود؛ بدین ترتیب اولویت شکر نسبت به تقوا در نسبت آن با ایمان، به دلیل همین تضاد آن با کفران است. ایزوتسو تقابل میان معنای کفر و شکر در قرآن را بازایی از ادبیات پیش از اسلام دانسته و معتقد است در ادبیات پیش از اسلام هسته واقعی معنای کافر «بی‌ایمانی» نبوده؛ بلکه «ناشکری» بوده است و واژه کافر در اصل متضاد با شاکر به معنای «شکرگزار» است. (همان: ۵۰) با توجه به این دیدگاه ایزوتسو، شکر به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی از سایر فضایل اخلاقی برتر بوده و در کنار ایمان قرار می‌گیرد.

ایزوتسو یک دیدگاه عام‌تر در مسئله فضایل اخلاقی نیز دارد که با این مسئله ارتباط می‌یابد. او ایمان و تمام فضایل اخلاقی را در یک طبقه و کفر و تمام رذایل اخلاقی را در طبقه و دسته دیگر قرار داده است. او در این دیدگاه کلان، تمایز میان مفاهیم ایمانی و اخلاقی را باور ندارد. بدین ترتیب ایمان با تمام فضایل اخلاقی در یک مرتبه قرار می‌گیرند که از جمله آنها فضیلت شکر خواهد بود.

«راینهارت» گرچه مانند ایزوتسو مفاهیم اعتقادی و اخلاقی را در یک طبقه ندانسته و «شکر» را صرفاً یک فضیلت اخلاقی می‌داند؛ اما درعین‌حال با این باور ایزوتسو موافق است که جایگاه آن در قرآن در میان فضایل اخلاقی برجسته‌تر از سایر فضایل اخلاقی است؛ از این جهت که «شکر» موجب الزام اخلاقی برای انجام فضایل دیگر می‌شود. (مک اولیف، ۱۳۹۲: ۱۳۳) در واقع نقش برجسته شکر در قرآن در میان فضایل اخلاقی در نظر او نه به دلیل ترادف آن با ایمان، بلکه به دلیل تأثیرگذاری و نقش آن در انجام فضایل دیگر اخلاقی و دوری از رذایل است.

ایشان سه دلیل برای الزام اخلاقی و ایجاد انگیزه برای انجام فضایل از نظر قرآن ذکر می‌کند. یکی مسئله پیمان الهی در عالم ذر؛ دیگری نگاه مصلحت‌آمیز نسبت به حیات آخری (عامل ترس از عذاب)؛ سوم - که آن را عمده‌ترین دلیل برای الزام اخلاقی از نگاه قرآن دانسته است - لزوم شکر منعم و ادای دین به آفریننده و ولی نعمت است که از طریق اطاعت از دستورات الهی و انجام کارهای نیک صورت می‌گیرد. (همان: ۱۳۵ - ۱۳۳) در بیان عاملیت شکر در الزام اخلاقی به آیات ۳۴ - ۳۲ سوره ابراهیم اشاره می‌کند که با ذکر نعمت‌های خداوند، شکر و سپاسگزاری را مورد پسند الهی دانسته و آن را در مقابل کفر قرار می‌دهد. (همان: ۱۳۴) بدین ترتیب تقابل شکر با کفر در نظر او، عامل مهمی برای انگیزش انسان به انجام دستورات الهی و انجام کارهای نیک (فضایل) و اجتناب از کارهای بد (رذایل) خواهد بود و این همان نقشی است که ایمان برای انسان در زندگی دارد.

او نیز همانند ایزوتسو، موضوع شکر را به باورها و هنجارهای پیش از اسلام ارتباط می‌دهد که چگونه اعراب کسی را که از خون دیگری می‌گذشت، مستحق پاداش و تشکر عموم مردم می‌دانستند. «در نتیجه خداوند، همانند جنگجویی که از کشتن دیگری چشم می‌پوشد، به سبب بخشایش، سزاوار شکر و رفتاری است که موجب خشنودی او شود ... و فرد با بندگی مطیعانه می‌تواند، شکری را که بدهکار اوست، به‌جای آورد». (همان: ۱۳۴)

بررسی و نقد دیدگاه ایزوتسو از منظر قرآن

در دیدگاه ایزوتسو دو موضوع طرح شده که به صورت جداگانه قابل بررسی و نقد است. اول یکی شدن ایمان و شکر و دوم تضاد میان کفر و شکر در قرآن که از دلایل ترادف میان شکر و ایمان قرار گرفته؛ موضوع دوم در دیدگاه راینهارت نیز آمده است.

۱. بررسی ترادف شکر و ایمان

یکی شدن ایمان و شکر در دیدگاه ایزوتسو بر دو دلیل استوار است: یکی مبنای عام او در مورد تمام

مفاهیم اخلاقی که براساس این مبنا معتقد است تمام مفاهیم اخلاقی و دینی در قرآن در یک طبقه قرار می‌گیرند. فضایل اخلاقی در طبقه ایمان و رذایل اخلاقی در طبقه و مجموعه کفر قرار دارند. دلیل دوم همان تضادی است که قرآن میان شکر و کفر قرار داده است.

در مورد موضوع اول، ایزوتسو معتقد است که بدون در نظر گرفتن ملاحظات کلامی یا فلسفی یا هر ملاحظه دیگری خارج از متن قرآن، مفاهیم اخلاقی و دینی در قرآن، دو گروه مفاهیم جدا و مجزا از یکدیگر نیستند؛ زیرا «فکر اسلامی در مرحله قرآنی آن، تفاوتی میان دین و اخلاق نمی‌گذارد». (ایزوتسو، ۱۳۷۸: ۵۲۲) مفهوم ایمان در رأس این شبکه و مفاهیم دیگر در ذیل آن قرار می‌گیرند. (همان: ۲۱۶) البته او مفاهیم اخلاقی دیگر را همانند شکر، مترادف ایمان قرار نمی‌دهد؛ بلکه صرفاً فضایل اخلاقی دیگر مانند راستگویی، امانت، وفای به عهد و... در همان شبکه معنایی هستند که مفهوم ایمان قرار دارد. مبنای ایشان در طبقه واحد مفاهیم اخلاقی و اعتقادی می‌تواند با اشکالات متعدد مواجه شود؛ از جمله تمایزی که میان آنها در آیات قرآن و روایات دینی قرار داده شده است. در روایت مشهوری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع شیعی و اهل سنت در مورد اقسام علوم آمده است:

إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهَوَ فَضْلٌ. (ابن ماجه، بی تا: ۱ / ۲۱)

براساس همین روایت و روایات مشابه، اندیشمندان مسلمان از دیرباز آموزه‌های دین اسلام را به سه بخش اصلی و متمایز؛ اعتقادات، اخلاقیات و احکام فقهی و عملی طبقه‌بندی کرده‌اند. (مصطفوی‌فرد، ۱۳۹۶: ۱۵۵) اصول کافی کلینی بیش از هزار سال قبل بر مبنای این ساختار سه‌گانه، روایات را اول به اصول دین، دوم به دستورات اخلاقی و سپس با عنوان فروع کافی به فروع دین و فقه اختصاص داده است. علامه طباطبایی با صراحت و توجهی خاص در کتاب‌ها، مقالات و در تفسیر قرآن به این الگوی سه‌گانه پرداخته و دین را به سه بخش عقاید، اخلاق و احکام تقسیم کرده است. امام خمینی رحمته الله علیه بر طبق همین روایت، براساس نیازهای بشر و مقامات سه‌گانه انسان علوم دینی را بر سه قسم «آیه محکمه» (علوم عقلیه و عقاید حقّه و معارف الهیه)، «فریضه عادلّه» (علم اخلاق و تصفیه قلوب) و «سنّته قائمه» (علم ظاهر و علوم آداب قالبیه) تقسیم می‌کند. (امام خمینی، ۱۳۸۰: ۳۹۸ - ۳۸۵) از دانشمندان معاصر مرتضی مطهری نیز وجوه سه‌گانه اسلام یعنی عقاید، اخلاق و احکام را به ترتیب با ابعاد سه‌گانه شناختی، عاطفی و کنشی سازگار و منطبق ساخته است. (مطهری، ۱۳۸۲: ۶۶)

همه عبارات پیش‌گفته، نشان از جدایی مفاهیم اعتقادی مانند ایمان از مفاهیم اخلاقی دارد. حتی

اگر مبنای ایزوتسو پذیرفته شود، نتیجه آن ترادف ایمان با مفاهیم اخلاقی یا ترادف ایمان با مفهوم شکر نیز نخواهد نشد. ضمن آنکه این مبنا دلیلی بر تخصیص شکر و تقوا از میان مفاهیم اخلاقی دیگر نیست. اشکال دیگر اینکه با ترادف ایمان و تقوا از یکسو و ایمان و شکر از سوی دیگر، شکر و تقوا نیز مترادف یکدیگر خواهد شد؛ درحالی که «تقوا» و «شکر» هم از جهت معنا و مفهوم و هم از جهت مصداق دو مفهوم و دو فضیلت متغایر با هم هستند و کسی از ترادف آن دو - حتی خود ایزوتسو نیز - سخن نگفته است.

۲. تضاد شکر و کفر در قرآن

دلیل دومی که ایزوتسو را بر آن داشته تا «ایمان» و «شکر» را مترادف با هم بداند؛ قرار گرفتن «شکر» در مقابل «کفر» در برخی از آیات قرآن است.

آیاتی از قرآن که موضوع شکر خداوند به انسان را یادآور شده‌اند، به چند دسته تقسیم می‌شوند. بسیاری از آیات پس از بیان نعمت‌های مادی و دنیوی، مسئله شکر را برای انسان‌ها یادآور شده‌اند. (بقره / ۱۷۲؛ نحل / ۷۸) برخی از آیات نیز نعمت‌های معنوی، مانند هدایت، (انسان / ۳) حکمت (لقمان / ۱۲) را برای انسان برشمرده‌اند که شکر را بر آنها لازم می‌کند. برخی آیات پس از بیان عفو و گذشت الهی از عمل ناپسند انسان‌ها، مسئله شکر را یادآور شده‌اند. (بقره / ۵۲) مورد اخیر به‌طور خاص در گفتار راینهارت به آن اشاره شده بود.

از میان آیات بیان شده، برخی تنها به مسئله شکر بر این نعمت‌ها اشاره کرده‌اند؛ بی‌آنکه از موضوع کفر یا کفران نعمت سخن گفته باشند؛ اما در برخی دیگر از این آیات، در مقابل شکر، کفران را نیز یادآور شده‌اند. مسئله اول در این آیات اینک با وجود آیاتی که شکر در مقابل کفر قرار گرفته، آیا می‌توانیم این حکم را به تمام آیات قرآن تعمیم دهیم و به‌طور کلی «شکر» در قرآن را در مقابل با «کفر» بدانیم؟

بررسی مواردی از آیات که در آنها شکر در مقابل با کفر قرار گرفته، نشان می‌دهد که این موارد مخصوص معنا نیستند؛ به این معنا که تقابل کفر با شکر، اختصاص به همین موارد از آیات ندارد و در آیات دیگر که تنها از شکر سخن گفته نیز قابل تعمیم است. در این موارد نیز اگر شکران نعمت نباشد، کفران صدق می‌کند. در این صورت، مواردی که شکر در مقابل با کفر ذکر شده، نمونه و مصداقی از تمام آیات شکرند و حکم آنها به همه آیات شکر قابل تعمیم است. در آن موارد خاص، هم از نعمت‌های مادی سخن به‌میان آمده و هم از نعمت‌های معنوی؛ بنابراین می‌توان گفت که از

نظر قرآن، شکر در تمام موارد در مقابل با کفر است؛ یعنی هر جا که شکر نباشد، کفران است. مسئله دوم اینکه آیا تقابل شکر و کفر در آیات مذکور به کفر اعتقادی اشاره دارد؟ یعنی این نوع کفر، همان انکار وجود خدا، پیامبر و قیامت باشد که در این صورت، شکر با ایمان یکسان می‌شود، یا اینکه کفر اعتقادی نیست؛ بلکه صرفاً کفران همان نعمت خاصی است که شکر آن نعمت خواسته شده است؟ بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد آیاتی که در آنها کفر در مقابل با شکر قرار گرفته، صرفاً کفران همان نعمتی است که شکر آن نعمت در آیه ذکر شده است؛ یعنی آن کس که شاکر نعمتی که خدا داده به او نباشد، کافر همان نعمت خواهد بود. خواه آن نعمت، نعمت هدایت باشد، مانند «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان / ۳) یا نعمت معنوی مانند حکمت باشد، مانند «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (لقمان / ۱۲) یا نعمت دنیوی باشد، مانند آیه «مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (نمل / ۴۰) که این آیه پس از بیان نعمت دنیوی بیان شده است.

بنابراین کفر در این آیات که در مقابل با شکر قرار گرفته است، به معنای لغوی خود خواهد بود که به معنای پوشاندن یک چیز و انکار آن است. (راغب، ۱۴۱۲: ۴۶۱) در این آیات کفران نعمت، انکار همان نعمتی است که شکر آن نعمت به‌عنوان یک عمل پسندیده شناخته شد و خداوند آن را از انسان مؤمن و صاحب فضیلت انتظار دارد.

۳. تضاد شکر و کفر در دیدگاه مفسران

بیان مفسران دینی همان چیزی است که ظاهر آیات قرآن دلالت دارد؛ یعنی شکر و کفر در هر نعمت در تضاد با یکدیگر قرار دارند. شیخ طوسی در همین معنا می‌گوید: «شکر نعمت، اظهار آن نعمت با نوعی تعظیم خداوند که ولی نعمت است و کفر نعمت، پوشاندن و تزیین آن نعمت است». (طوسی، بی‌تا: ۲ / ۵۶۷؛ ۹ / ۴۵۶) علامه طباطبائی در مورد معنای شکر و کفر در آیات قرآن می‌گوید: «حقیقت شکر، اظهار نعمت است و کفر که مقابل آن است، پنهان کردن نعمت و سرپوش نهادن روی آن است. اظهار نعمت به این معنا است که آن را در جای خود به‌کارگیری؛ آنجایی که نعمت‌دهنده می‌خواهد. نیز اظهار نعمت به این است که آن را به زبان بیاوری، و منعم را در برابر دادن این نعمت، ستایش کنی. مرحله دیگر اظهار نعمت این است که در قلب هم به یاد آن نعمت و نعمت‌دهنده باشی و از یادش نبری ... پس شکر او در برابر نعمت‌هایش به این است که در آن نعمت‌ها اطاعت شود و بیاد مقام ربوبیتش باشند». (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۴ / ۳۸)

یادآوری منعم و اطاعت از او که در کلام علامه بیان شده، در عبارات مفسران دیگر نیز آمده است که «حقیقت شکر به‌کارگیری نعمت به صورتی که منعم یاد شود یا از او اطاعت شود». (میبدی، ۱۳۷۱: ۲ / ۷۴۶؛ نیشابوری، ۱۴۱۵: ۱ / ۵۸)

در این اشارات دو نکته پیشین وجود دارد؛ یکی شکر هر نعمت مربوط به همان نعمت است و کفر مربوط به همان نعمت؛ بنابراین تضاد شکر و کفر، محدود به همان موردی می‌شود که در هر آیه آمده؛ دوم همراه بودن شکر با شناخت ولی نعمت و تعظیم و ستایش او است.

۴. تضاد شکر و کفر در قرآن از دیدگاه رای‌نهارت

«رای‌نهارت» که پیش از این سخن او را بیان کردیم، از آنچه مفسران بیان داشته‌اند، فراتر می‌رود. او نه تنها اطاعت در آن نعمت‌ها را لازمه شکر دانسته است، بلکه از مفهوم شکر در قرآن یک الزام اخلاقی برای انجام تمام کارهای نیک ارائه می‌دهد؛ یک الزام اخلاقی برای اطاعت خداوند و رعایت فرمان و خواست الهی نه فقط در آن نعمت‌هایی که در آیات قرآن اشاره شده؛ بلکه در تمام اموری که خداوند از انسان خواسته است. این امور شامل انجام تمام فضایل و دوری از تمام رذایل می‌شود. بدین ترتیب «شکر» فضیلت اخلاقی خواهد بود که تعهد به انجام کامل آن و تعهد به التزام به آن، فضایل اخلاقی دیگر را نیز به دنبال دارد؛ زیرا شکر نعمت تنها با ادای دین نسبت به ولی نعمت و اطاعت از او حاصل می‌شود. (مک اولیف، ۱۳۹۲: ۱۳۵ - ۱۳۳)

علاوه بر این، رای‌نهارت از طریق دیگر به موضعی نزدیک می‌شود که ایزوتسو بیان داشته است. این موضع همان ارتباط خاص شکر و ایمان است؛ اگرچه او همانند ایزوتسو به ترادف میان آن دو باور ندارد. شکر در نظر او از یک فضیلت صرفاً اخلاقی بالاتر آمده و در تقابل با کفر اعتقادی قرار می‌گیرد؛ زیرا معتقد است که شکر نعمت‌های خداوند تنها با بندگی مطیعانه حاصل می‌شود و کفران نعمت، کفران بندگی است. بندگی مطیعانه نیز تنها با ایمان به خداوند حاصل می‌شود و از همین بندگی مطیعانه، لزوم انجام تمام دستورات الهی را نتیجه می‌گیرد. (همان) او نیز همانند ایزوتسو، مسئله شکر منعم را به سنت پیش از اسلام پیوند داده است؛ آنجاکه بخشایش و چشم‌پوشی از کشتن دیگری را پیش از اسلام، موجب استحقاق شکری دانسته که خشنودی بخشایشگر را به دنبال دارد. در این صورت فرد بخشوده‌شده با بندگی مطیعانه می‌تواند شکری را که بدهکار خدا است، به جای آورد. (همان: ۱۳۴)

بنابراین شکر در نظر او یک بدهی به خدا است و عمل شکر مستلزم ایمان به خدا است.

- بررسی دیدگاه راینهارت

موضوع «راینهارت» از نکات برجسته برخوردار است، اما استدلال او بر این موضع و روشی که برای اثبات این موضع برگرفته، نمی‌تواند چندان موجه باشد. اول اینکه او این موضع را از تقابل «شکر» با «کفر» به دست آورده و چون کفر را به معنای اعتقادی آن و در نسبت با خداوند در نظر گرفته؛ بنابراین شکر را نیز در نسبت مستقیم با خداوند مطرح کرده؛ یعنی شکر را نه ادای دین آن نعمت خاص و به‌جا آوردن آن نعمت در در مسیر خواست خدا؛ بلکه ادای دین نسبت به خود خداوند دیده؛ دوم اینکه این موضع (شکر منعم) را همانند سنت پیش از اسلام دانسته است.

اشکال سخن اول «راینهارت» این است که نه‌تنها دلیلی بر تضاد میان «شکر» و کفر اعتقادی در آیات قرآن وجود ندارد؛ بلکه ظاهر آیات شکر بر این معنا دلالت دارد که «کفر» مورد بحث در تقابل با شکر، کفران همان نعمتی است که خداوند از انسان خواسته، نه کفر و انکار خداوند. در برخی از آیات قرآن آمده که گاهی انسان‌های مؤمن نیز شکر برخی نعمت‌های خداوند را به‌جا نمی‌آورند. (بقره / ۴۰) یا به این دلیل که نعمت خداوند را فراموش می‌کنند، آن‌گونه که در برخی تفسیرها نیز به آن توجه شده است، (ابن عربی، ۱۴۱۰: ۱ / ۲۲۵) یا اینکه حق نعمت خداوند را که شکر است به‌جا نمی‌آورند؛ بنابراین شکر نکردن در مقابل نعمت به معنای کفر به خدا نیست. در داستان حضرت سلیمان علیه السلام می‌خوانیم که آن حضرت از خداوند توفیق شکر نعمت می‌خواهد تا بتواند حق نعمت را آن‌چنان که شایسته آن است، به‌جا آورد؛ نعمتی که خداوند بر او و پدران او عنایت فرمود. (نمل / ۱۹) حضرت سلیمان علیه السلام در صورت عدم شکر نعمتی که خداوند ارزانی داشت، کافر به خدا نبود. نیز آن حضرت با طلب توفیق از خداوند برای شکر، توفیق ایمان از خداوند طلب نکرد؛ بلکه توفیق شکر همان نعمت از خداوند خواست که اگر شکر آن به‌جا نمی‌آورد، حق نعمت را به‌جا نمی‌آورد و چون انسان حق نعمت به‌جا نیاورد، نعمت از او ستانده می‌شود. (نحل / ۱۱۲) یا نعمتش فرونی نمی‌یابد. (ابراهیم / ۷)

علاوه بر ظهور آیات قرآن، اتفاق نظر مفسران اسلامی بر آن است که «کفر» مورد بحث در تقابل با شکر، کفران همان نعمتی است که خداوند از انسان خواسته است، نه کفر و انکار خداوند. تأکید مفسران در آیات شکر این است که کفر نعمت، ادا نکردن حق آن نعمت و تزییع نعمت یا به کارگیری آن در راه نافرمانی و گناه است. (طوسی، بی‌تا: ۲ / ۵۶۷؛ ۹ / ۴۵۶؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۱ / ۴۳۰؛ حیدر آملی، ۱۴۲۲: ۲ / ۸۱۷؛ خازن، ۱۴۱۵: ۱ / ۴۶؛ سلطان علیشاه، ۱۴۰۸: ۱ / ۱۵۶؛ طباطبائی، ۱۳۹۰: ۴ / ۳۸) بنابراین اینکه راینهارت می‌خواهد از هریک از آیات شکر نعمت، بندگی

مطیعانه و ایمان به خدا، یا الزام اخلاقی در تمام فضایل و رذایل اخلاقی را تحصیل کند یا آن را در مقابل با کفر اعتقادی قرار دهد، چنین نتایجی حاصل نمی‌شود.

اشکال سخن دوم راینهارت این است که با مقایسه دادوستد میان انسان‌ها با یکدیگر و عفو گذشت میان آنها، شکر نعمت خداوند از سوی انسان را همانند دادوستد انسانی دانسته که انسان با دریافت نعمت، به خداوند بدهکار می‌شود؛ یعنی انسان چیزی در مقابل این نعمت باید به خداوند بدهد. بدهی نیز این است که کافر به خدا نباشد. این در حالی است که طبق آیات قرآن، سود و زیان شکر و کفران نعمت، متوجه خود انسان است و خداوند بی‌نیاز از شکر انسان‌ها است (لقمان / ۱۲) و همان‌گونه که بیان شد با شکر نعمت‌ها، نعمتش افزون شده و با کفران آنها، نعمت از کف می‌دهد. این ویژگی منحصر در فضیلت شکر نیست؛ بلکه مانند همه فضایل و اعمال نیک است که خداوند می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا» (فصلت / ۴۶) هر کس که عمل نیک انجام دهد، به سود خود او است و هر که عمل بد انجام دهد، به زیان خود او است. به همین معنا در مورد «شکر» نعمت‌ها نیز فرموده است: «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ» (لقمان / ۱۲) و هر آنکه شکر نعمت به‌جای آورد، شکر او برای خود است و آنکه ناسپاسی کند، خداوند بی‌نیاز و ستوده است. بنابراین شکر در این معنا در ردیف فضایل دیگر اخلاقی قرار می‌گیرد و همانند ایمان به خدا نیست که در مقابل کفر به خدا قرار گیرد.

علی‌رغم وجود اشکالات روشی و استدلالی در دیدگاه راینهارت، عبارات او می‌تواند راهگشا در مسئله ارتباط شکر و ایمان و فضیلت اخلاقی شدن ایمان باشد که در ادامه نوشتار می‌آید.

اخلاقی بودن ایمان

یکی از مسائل میان‌رشته‌ای اخلاق و کلام آن است که آیا «ایمان» را می‌توان یک فضیلت اخلاقی مانند فضایل دیگر برشمرد. این مسئله به‌طور خاص در ایمان مسیحی مورد توجه ویژه قرار گرفته است. متکلمان مسیحی، «ایمان» را به همراه «امید» و «محبت» از فضایل اصلی اخلاقی دانسته‌اند. اهمیت این سه فضیلت اخلاقی در نزد مسیحیت تا حدی است که آنها را روح زندگانی مسیحی نامیده‌اند. (Meilaender, 2007: 271) البته اغلب اندیشمندان مسیحی به تبعیت از آکویناس، فضایل اصلی اخلاقی را هفت فضیلت برشمرده‌اند که سه فضیلت مذکور (ایمان، امید و محبت) را فضایل الهیاتی و چهار فضیلت مصلحت‌اندیشی، بردباری، اعتدال و عدالت را فضایل انسانی دانسته‌اند. (فرانکنا، ۱۳۸۳: ۱۴۴ - ۱۴۲)

اغلب متکلمان مسیحی، ایمان را پاسخ ارادی انسان برای جبران کمبود شواهد صدق متعلق ایمان و گزاره‌های مربوط به ایمان دانسته‌اند. (آذربایجانی، ۱۳۸۷: ۶) دلیل این رویکرد نیز آن است که چون دلایل عقلی برای اثبات باورهای مسیحیت به‌طور کافی و کامل وجود ندارد؛ برای جبران آن، ایمان را جایگزین می‌سازند. ایمان در نظر ایشان به معنای اعتماد است و به عقیده سوئین برن «اعتماد» علم داشتن به خیرخواهی خداوند است؛ علمی که شواهدی برخلاف آن در طبیعت یافت می‌شوند؛ باین‌حال براساس خواست و اراده خود به خدا ایمان آورده، به او اعتماد می‌کنیم. (Swinburne, 1381: 110)

مسئله اخلاقی بودن ایمان آن‌گونه که در اخلاق مسیحی طرح شده، در اخلاق یا کلام اسلامی مورد بحث قرار نگرفته است؛ بلکه اندیشمندان مسلمان، ایمان را صرفاً به‌عنوان یک موضوع اعتقادی مورد توجه قرار داده‌اند. یکی از دلایل عدم طرح مسئله، فقدان دلیل و انگیزه‌ای است که در میان متکلمان مسیحی وجود داشته است. انگیزه طرح ایمان به‌عنوان جبران ضعف دلیل عقلانی بر ایمان نمی‌توانست برای اندیشمندان اسلامی قابل توجه یا موجه باشد؛ زیرا به عقیده آنها دلایل کافی عقلی برای متعلقات ایمانی وجود دارد. با وجود این دلایل نیاز به اضافه کردن دلیل یا انگیزه‌ای دیگری علاوه بر معرفت حاصل از دلایل عقلی و معرفتی نیست. باین‌حال بدون توجه به انگیزه‌های طرح آن در کلام مسیحی، اصل موضوع اخلاقی بودن ایمان بسیار مهم است که نباید از آن غفلت کرد. طرح مسئله ایمان به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی انسانی و کفر به‌عنوان عملی غیراخلاقی یا ردیلت اخلاقی، طبعاً می‌تواند موضع خداپاوران را در مقابل منکران خداوند بسیار قوی و مستحکم نماید.

اخلاقی بودن ایمان، دو مسئله را در درون خود جای داده است: یکی بحث ارادی بودن ایمان و دیگری توجیه فضیلت اخلاقی بودن آن است. ارادی بودن آن، شرط لازم اخلاقی بودن است؛ زیرا ویژگی‌ها و صفات انسانی که انسان در تحصیل آنها دخالت ندارد، از ارزش و داوری اخلاقی (حسن و قبح اخلاقی) برخوردار نیستند. توجیه فضیلت اخلاقی، تبیین کردن این مسئله است که چگونه تحصیل ایمان یا ایمان به خدا داشتن، یک فضیلت اخلاقی شمرده می‌شود؟ دلیل اینکه «ایمان» یک فضیلت اخلاقی است، چیست؟

۱. ارادی بودن ایمان

با توجه به عبارت «ایمان، پاسخ ارادی انسان به کمبود یا جبران شواهد عقلی است» از سوی متکلمان مسیحی، ایمان در نظر ایشان یک امر ارادی خواهد شد؛ اما طرح برخی دیدگاه‌های

اندیشمندان مسیحی مانند توماس آکوئیناس در تقابل با ارادی بودن ایمان است؛ توماس آکوئیناس که بسیاری از اندیشمندان مسیحی تحت‌تأثیر اندیشه او در تقسیم فضایل به الهیاتی و انسانی هستند، به تمایز میان فضایل عقلی که آنها را فضایل طبیعی دانسته از فضایل الهیاتی که آنها را فراطبیعی دانسته، اشاره کرده (Aquinas, 1981: I of II, Q62, A2) و درحالی‌که فضایل طبیعی را اکتسابی دانسته، فضایل الهیاتی و فراطبیعی مانند ایمان را موهبتی می‌داند که از طرف خداوند به انسان اعطا شده است. (Wright, 1907: 156) فضایل طبیعی را انسان با توانایی خود به دست می‌آورد و فضایل غیرطبیعی را خدا به انسان می‌دهد. (Ibid) اعطای فضایل الهیاتی مانند ایمان از سوی خداوند و موهبتی دانستن آن در تقابل با ارادی بودن ایمان است.

درحالی‌که عبارات بیان‌شده از آکوئیناس نقش اراده انسان در تحصیل ایمان را با چالش مواجه می‌کند، عقاید دیگری برخلاف آن نیز به او نسبت داده شده است. در مورد عقیده آکوئیناس بیان شده که ایمان را در صورتی ارزشمند می‌داند که دارای دو شرط باشد: اول اینکه ایمان آوردن به اراده و اختیار باشد و دوم اینکه این فعل (ایمان آوردن) حرکت به سوی خیر تام و هدف غایی تمام انسان باشد که خدا است؛ پس باید ایمان حرکت به سوی خدا باشد. (Stump, 1982: 64)

به هر حال باید ایمان امر ارادی باشد تا فضیلت اخلاقی شمرده شود و رفع چالش موهبتی بودن ایمان با ارادی بودن آن، برعهده متفکران مسیحی است که باید در جای خود بررسی شود.

۲. توجیه ایمان به عنوان فضیلت اخلاقی

متکلمان مسیحی، ایمان را به عنوان فضیلت الهیاتی یا انتخابی برای جبران کمبود دلایل عقلی متعلقات ایمان شناخته‌اند. این معنا توجیهی برای ایمان آوردن است؛ اما توجیه آن به عنوان فضیلت اخلاقی باید دلیلی فراتر و خارج از آن داشته باشد که در الهیات مسیحی تبیین روشنی نیافته است.

در آثار اندیشمندان اسلامی، موضوع ایمان عموماً به عنوان یک موضوع اعتقادی مورد بحث قرار گرفته است و کمتر به عنوان یک فضیلت یا موضوع اخلاقی مورد توجه قرار گرفته است. البته در برخی از آثار به صورت پراکنده و بدون تبیین دقیق و بررسی جوانب، موضوع ایمان به عنوان یک مسئله اخلاقی مورد اشاره قرار گرفته است.

آیت‌الله جوادی آملی، موضوع ایمان را در بحث از مراحل اخلاق، به عنوان اولین موضوع در سیروسلوک طرح می‌کند که ایمان داشتن به انسان امنیت می‌بخشد تا در مسیر سلوک قرار گیرد؛ (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۱ / ۲۳۲ - ۲۲۷) اما تبیینی از فضیلت اخلاقی بودن آن و جوانب این مسئله

ارائه نمی‌دهد. او همچنین در همین مسئله، موضوع شرک اخلاقی را با استفاده از آیه مبارکه «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (یوسف / ۱۰۶) در مقابل ایمان طرح کرده و آن در جایی است که انسان در عین حال که به زبان ایمان آورده، اما به لوازم ایمان عمل نمی‌کند و گرفتار شرک خفی شده و از غیر خدا کمک می‌جوید. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۱۱ / ۲۳۲ - ۲۳۶۹) مسئله شرک اخلاقی مورد اشاره، ارتباط چندانی با مسئله حاضر ندارد. ضمن اینکه در اینجا نیز تنها با یک اشاره به این موضوع مواجه هستیم و تبیین آنکه بتوان از آن برای مسئله حاضر بهره گرفت، صورت نگرفته است.

آیت‌الله مصباح یزدی در کتاب *اخلاق در قرآن* با طرح این مسئله که ایمان امر قلبی و اختیاری و موجب کمال انسان است، آن را در دائره اخلاق قرار داده و به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی شناخته است. ایشان نیز تبیینی از کیفیت فضیلت بودن اخلاق و بررسی جوانب مختلف آن ارائه نمی‌دهد؛ اما در ادامه سخن، به منشأ ایمان به‌عنوان ارزش اخلاقی (فضیلت) اشاره کرده است. به نظر ایشان منشأ ایمان می‌تواند یا علم به خدا و نعمت و عذاب الهی باشد، یا درک ایمان به‌عنوان کمال برای انسان. (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱ / ۱۱۹ - ۱۱۸) این سخن نیز در واقع بیان این مسئله است که علت ایمان آوردن چیست، نه فضیلت اخلاقی بودن آن.

در بحث از ارادی بودن ایمان نیز با تفکیک میان علم و ایمان، بر این نکته تأکید دارد که علم انسان به چیزی مانند خدا، همیشه به ایمان ختم نمی‌شود و به‌همین دلیل به اختیاری بودن ایمان اشاره می‌کند. (همان: ۱۱۸) بنابراین علم برای ایمان لازم است؛ اما علت کافی برای آن نیست. در قرآن نیز در وصف برخی منکران حقیقت و کافران آمده است: «و با آنکه یقین داشتند باز از کبر و نخوت و ستمگری آن (حقیقت) را انکار کردند». (نمل / ۱۴)

ایشان در بحث دیگر، موضوع انگیزه‌های خداشناسی را طرح می‌کند که عبارتند از: حقیقت‌جویی، تمایل به تقرب و کمال‌جویی، حب ذات و حق‌شناسی و سپاسگزاری. این انگیزه‌ها در رویکرد ایشان به‌عنوان امور فطری و درونی انسان‌ها طرح شده که انسان را به سوی شناخت خداوند راه می‌برد. این انگیزه‌ها می‌تواند انسان را به سوی شناخت خدا و ایمان به او هدایت کند. (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۱ / ۲۵۱ - ۲۵۹)

انگیزه‌های خداشناسی که طرح کرده است، هیچ‌کدام لزوم ایمان را اثبات نمی‌کند؛ زیرا همان‌گونه که خود در عبارت پیشین گفته، شناخت خدا لزوماً ایمان به خدا را نتیجه نمی‌دهد. ضمن آنکه

هیچ‌کدام دلیلی بر اثبات اخلاقی بودن ایمان نیست، جز نکته حق‌شناسی و سپاسگزاری بر نعمت‌ها که موضوع شکر مورد بحث است. در خصوص حق‌شناسی و شکرگزاری این مطلب را نیز افزوده است که: «هر انسانی دارای فطرت سالم، هنگامی که مورد احسان شخصی قرار گرفت، خود را مدیون شخصی می‌داند که به وی احسان کرده است... و در اینجاست که فطرت حق‌شناسی نیز جزء نیرومندترین عواملی است که وی را در این زمینه وادار به تلاش و جستجو می‌کند تا منعم خویش باز شناسد و شکر و سپاس نعم وی را به‌جای آورد». (همان: ۲۵۷ - ۲۵۶)

در اینجا نیز اشاره به فضیلت اخلاقی بودن ایمان نشده است. ضمن آنکه همانند این عبارت، پیش از این از سوی مفسران نیز بیان شده که «حق نعمت» آن است که «ولی نعمت» را بشناسد؛ بنابراین در ارتباط با موضوع فضیلت اخلاقی بودن ایمان، افزوده‌ای بر سخن دیگران در اینجا بیان نشده است. مفسران اسلامی نیز در مواردی به ارتباط شکر و ایمان اشاره کرده‌اند. علامه طباطبائی با بیان معنای شکر و شناخت ولی نعمت که در معنای شکر، نهفته است به این نکته اشاره می‌کند که بازگشت شکر به ایمان و تقوی است. (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۱۲ / ۲۲) بسیاری از مفسران دیگر در بیان تفسیر آیه مبارکه «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ؛ (نساء / ۱۴۷) خداوند چه کار که شما را عذاب کند، اگر شاکر باشید و به خدا ایمان آورید»؛ به این معنا نیز اشاره کرده‌اند که شکر نعمت، یاد نعمت‌دهنده (منعم) است و از طریق شکر، نعمت‌دهنده را می‌شناسد و به او ایمان می‌آورد. (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۲ / ۱۰۵؛ نسفی، ۱۴۱۶: ۱ / ۳۷۶؛ حقی برسوی، بی‌تا: ۲ / ۳۱۱؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸: ۳ / ۵۷۴) این سخنان شباهت با گفتار راینهارت دارد که پیش از این بیان شد.

همه این عبارات از رابطه خاص شکر و ایمان پرده برمی‌دارد؛ اما همچنان با کمبود یک تبیین روشن از بیان این رابطه مواجه هستیم.

۳. رابطه شکر و اخلاقی بودن ایمان

به دو صورت می‌توان تبیین کرد که فضیلت شکر می‌تواند توجیهی برای ایمان به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی باشد.

صورت اول با الهام از دو جمله یکی از راینهارت و دیگری از علامه طباطبائی است که پیش‌تر بیان شد. راینهارت با همانند سازی مسئله شکر با بخشش پیش از اسلام بیان کرده بود: «فرد بخشوده‌شده با بندگی مطیعانه می‌تواند شکری را که بدهکار خدا است، به‌جای آورد». (مک اولیف،

۱۳۹۲: ۱۳۴) و سخن علامه نیز چنین است: «شکر خدا در برابر نعمت‌هایش به این است که در آن نعمت‌ها اطاعت شود و به یاد مقام ربوبیتش باشند». (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۴ / ۳۸)

آنچه پیش از این بیان شد این بود که هر نعمت به صورت جداگانه لحاظ شده و شکر همان نعمت که ادای حق آن نعمت بود، به‌جا آورده شود و بر طبق آیات قرآن و سخن مفسران شکر و کفر در هر نعمت خاص در تضاد با یکدیگر قرار دارند و این به معنای لزوم ایمان و در تقابل با کفر اعتقادی نبود؛ اما اگر تمام نعمت‌های الهی به‌عنوان کل یکپارچه لحاظ شود، معنای موردنظر امکان‌پذیر می‌شود. تمام نعمت‌ها به صورت کل شامل نعمت حیات مادی و معنوی و تمام بهره‌مندی‌های انسان در دنیا می‌شود. در این صورت شکر همه این نعمت‌ها و به‌جا آوردن حق آنها، تنها با بندگی مطیعانه خداوند و اطاعت از دستورات الهی و اذعان به مقام ربوبیتش حاصل می‌شود و این همان ایمان است. در این معنا شکر مساوی با ایمان خواهد بود و همان‌گونه که شکر فضیلت اخلاقی است، ایمان نیز یک فضیلت اخلاقی خواهد بود.

از سوی دیگر بنابر تعریف شکر، شکر هر نعمت استفاده از آن نعمت در جهتی بود که برای آن ایجاد شده است و اگر تمام نعمت‌های الهی را در نظر آوریم که باید در جهتی استفاده شوند که برای آن آفریده شده‌اند؛ پس باید در جهتی استفاده شوند که خواست الهی است. استفاده از نعمت‌ها در جهت خواست الهی، یعنی اطاعات از خداوند در همه نعمت‌ها و اینکه او این نعمت‌ها را بخشیده است و رب و پروردگار اوست و این جز معنای ایمان و تسلیم نیست.

در مقابل شکر، ناسپاسی قرار می‌گیرد؛ ناسپاسی در تمام نعمت‌ها؛ یعنی عدم استفاده از آنها در جهت خواست الهی و عدم اذعان به مقام ربوبیت الهی و این همان معنای کفر اعتقادی است؛ بنابراین اگر تمام نعمت‌های الهی به صورت یک کل لحاظ شود، کفر و ناسپاسی در مقابل آن به معنای کفر اعتقادی خواهد شد. تقابل کفر اعتقادی با ایمان نیز فضیلت اخلاقی بودن ایمان را نتیجه می‌دهد.

صورت دوم، مقصود از آن نعمت الهی که شکر آن لازم است، نعمت هدایت به دین باشد. در این صورت نیز می‌توان گفت که کفران این نعمت به کفر اعتقادی؛ یعنی کفر به خدا باز می‌گردد؛ زیرا شکر نعمت هدایت، استفاده از هدایت الهی و ایمان آوردن به خدا و پیامبر است و کفر این نعمت، عدم بهره‌مندی از هدایت خداوند و انکار ربوبیت الهی است؛ زیرا شکر هر نعمت بنا بر تعریف، بهره‌مندی از آن نعمت در جهتی که آفریده شده است.

هدایتی که کفران آن، موجب کفر به خدا می‌شود، تنها نوعی خاصی از هدایت و آن نیز هدایت به

اصل دین و هدایت به‌سوی ربوبیت خداوند است؛ زیرا هدایت گاهی به یک اخلاق فاضله، یا یک حکمی از احکام الهی است که کفران آن و عدم استفاده صحیح از آن را نمی‌توان کفر به خدا دانست؛ بنابراین اولاً اگر نعمت الهی، نعمت هدایت باشد؛ ثانیاً هدایت به اصل دین باشد که مجموعه باورهای اعتقادی خدا، رسول و قیامت را در خود جای داده است، شکر نعمت هدایت را به‌جا نیاوردن، یعنی انکار این نعمت و کفران آنکه به انکار اصل دین و اصول دین ختم می‌شود. به یک معنا می‌توان گفت که عدم بهره‌مندی از این هدایت، در واقع خودش گمراهی و ضلالت و کفر به خدا است؛ نه‌اینکه به آن منجر شود.

آیاتی از قرآن نیز به همین نوع تقابلی اشاره کرده‌اند. در یکی از آیات می‌خوانیم: «فَذَلِكُمُ اللَّهُ رُبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ». (یونس / ۳۲) براساس این آیه کریمه عدم‌انتخاب راه حق، خودش گمراهی است؛ نه‌اینکه به گمراهی و ضلالت ختم شود؛ پس می‌توان گفت که عدم استفاده از هدایت الهی (ناشکری) خودش ضلالت و کفر به خدا است. در یکی دیگر از آیات آمده است: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ». (ابراهیم / ۲۸) در این آیه کریمه نیز بهره‌گیری نکردن از نعمت الهی، تبدیل نعمت به کفران دانسته شده است؛ یعنی عدم بهره‌گیری از نعمت، همان کفر نعمت است. بسیاری از مفسران نعمت خداوند در این آیه کریمه را نعمت‌های بسیاری که خداوند به اهل مکه داده است، برشمرده‌اند که از جمله آنها، نعمت بعثت پیامبر و هدایت الهی است. (مبیدی، ۱۳۷۱: ۵ / ۲۵۷؛ ابن‌ابی‌حاتم، ۱۴۱۹: ۱ / ۳۳۵؛ ابوحیان، ۱۴۲۰: ۲ / ۳۵۱؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳ / ۳۸۳ - ۳۸۲؛ مغنیه، ۱۴۲۴: ۴ / ۴۴۶؛ قاسمی، ۱۴۱۸: ۶ / ۳۱۲۵) اهل مکه با نادیده گرفتن آن نعمت‌ها، نعمت را به کفر تبدیل کردند و این کفر با توجه به انکار نعمت بعثت، همان کفر اعتقادی است.

با توجه به آنچه بیان شد، در تفسیر آیه کریمه «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۷۶ / ۳) کلمه ایمان می‌تواند به‌جای لفظ شکر قرار گیرد؛ یعنی در برابر نعمت هدایت، انسان یا مؤمن است یا کافر. (اما مؤمن و اما کفوراً) در این صورت کفر مقابل شکر به معنای کفر اعتقادی خواهد بود. این معنا در بسیاری از تفسیرها از این آیه کریمه آمده است. (نسفی، ۱۴۱۶: ۴ / ۴۶۵؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۲: ۱۰ / ۹۵؛ محلی، ۱۴۱۶: ۵۸۱)

در مورد نعمت هدایت البته این مشکل می‌تواند قابل طرح باشد که شاید هدایت الهی مورد پذیرش غیرمؤمنان به‌عنوان نعمت نباشد؛ یعنی انسان کافر اصولاً به هدایت خداوند و ارسال پیامبران باور نداشته باشد تا بخواهد شکر آن به‌جا آورده و مؤمن باشد. در چنین موردی اثبات ایمان به‌عنوان

فضیلت اخلاقی با چالش مواجه خواهد شد؛ اما نعمت‌های مادی الهی در دنیا که خداوند در قرآن بیان داشته و مشهود تمام انسان‌ها است، غیرقابل انکار است و این نکته‌ای است که در برخی از آیات قرآن نیز به آن توجه و تأکید شده است. (زخرف / ۱۴ - ۹؛ لقمان / ۲۵)

براساس آیات پیش‌گفته، حتی مشرکان و کافران نیز به نعمت بودن آفریده‌های الهی و انتساب آنان به پروردگار اعتراف دارند. حال اگر شکر این نعمت‌ها را به‌جا نیاورند، در واقع عمل غیراخلاقی مرتکب شده‌اند. اگر شکر این نعمت‌ها را به‌جا آوردند؛ لزوماً باید منعم را بشناسند و به ولی نعمت بودن خداوند اعتراف کرده و نعمت‌ها را در راه خواست الهی صرف کنند. جمع همگی آنها با ایمان آوردن میسر است؛ بنابراین شکر نعمت‌ها مساوق با ایمان است و چون شکر فضیلت اخلاقی است و کفران رذیلت اخلاقی؛ اثبات ایمان به‌عنوان فضیلت اخلاقی از این طریق میسر خواهد بود.

درواقع انسانی که ایمان به خدا ندارد؛ انسان ناسپاس است؛ زیرا در مقابل نعمت‌های الهی که قابل انکار نیست، ادای دین نکرده است. ادای دین در مقابل نعمت‌ها، اعتراف به منعم و ادای حق منعم است. حق منعم الهی، بندگی مطیعانه است و این همان ایمان است. از سوی دیگر ادا کردن حق نعمت، بهره‌گیری و استفاده از آنها در راهی است که نعمت برای آنها تعیین شده، یعنی آنچه خواست خداوند است. استفاده از همه آنها در آنچه خواست خداوند است؛ یعنی ایمان و تسلیم در مقابل خداوند.

۴. فضیلت اخلاقی ایمان در دو نگاه

آکویناس بیان می‌کند آنچه که مورد قبول متکلمان مسیحی است، ایمان به‌عنوان یک فضیلت الهیاتی شناخته شده است، نه یک فضیلت طبیعی که بتواند با عقل اثبات‌پذیر باشد؛ اما آنچه در اینجا درصدد بیان و اثبات آن برآمدیم، ایمان به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی انسانی است که توجیه عقلانی برای آن وجود دارد. توجیه عقلانی آن نیز از طریق حق‌شناسی و شکر انسان در مقابل نعمت‌های الهی است؛ بنابراین لازم نیست که ایمان در بخش فضایل الهیاتی قرار گیرد که توجیه عقلانی نداشته باشد. همچنین با اثبات فضیلت اخلاقی بودن ایمان، اختیاری بودن ایمان نیز حاصل می‌شود؛ زیرا اراده و اختیار، لازمه کسب فضیلت یا اتصاف به یک فضیلت است؛ بنابراین اضطراب و دوگانگی که در کلام آکویناس در مورد اختیاری بودن ایمان وجود داشت، در اینجا وجود نخواهد داشت. این اضطراب و دوگانگی ناشی از الهیاتی و موهبتی دانستن ایمان ایجاد شده بود که نقش اراده انسان را در انتخاب ایمان با چالش مواجه کرده بود.

نتیجه

شکر و سپاسگزاری در مقابل نعمت به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی در میان فضایل دیگر از این ویژگی خاص برخوردار است که ارتباط ویژه و انحصاری با ایمان دارد. این نکته‌ای است که در آثار خاورشناسان پژوه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است. سپاسگزاری از آنکه خدمت کرده، نعمت داده یا هرگونه خوبی به انسان کرده است، بدون هیچ پیش‌فرض الهیاتی یا بیان وحیانی و در تمام مکاتب اخلاقی، خواه دینی یا غیردینی یک فضیلت انسانی است؛ بنابراین ایمان می‌تواند به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی برای انسان تعریف و به رسمیت شناخته می‌شود و کفر در مقابل آن فضیلت اخلاقی است و انسان کافر درواقع انسان غیراخلاقی است، یا رفتار غیراخلاقی دارد. برای این نتیجه نیاز به توجیه مسیحی برای ایمان آوردن نیز نیست. اگرچه توجیه مسیحی صرفاً برای پوشش یک ضعف عقلانی پای ایمان را باز می‌کند و عقلانی بودن یا اخلاقی بودن آن را توجیه نمی‌کند. همچنین ایمان به‌عنوان صفت اخلاقی، امر ارادی و اختیاری خواهد بود که از نتایج مهم در مباحث کلامی است. تبیین و توجیه عقلانی اخلاقی بودن ایمان با الهام از آیات قرآن و از طریق توجه به گفتار خاورشناسان و مفسران و اندیشمندان اسلامی امکان می‌یابد. بی‌تردید یکی از راه‌های موثر اثبات اخلاقی بودن ایمان، بهره‌گیری و تحلیل فضیلت اخلاقی شکر است که براساس آن، کفر نیز به‌عنوان یک ردیلت اخلاقی شناسایی می‌شود. تأکید آیات قرآن بر شکر و تقابل آن با کفر در قرآن و عمومیت و شمول فضیلت شکر، تأییدکننده این راهبرد خواهد بود.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

۱. آذربایجانی، مسعود، ۱۳۸۷، «بازخوانی نظریه ایمان به مثابه اراده معطوف به باور از ویلیلم جیمز» *پژوهش‌های فلسفی - کلامی*، دوره ۹، ش ۴، پیاپی ۳۶، ص ۲۶ - ۵.
۲. آملی، حیدر بن علی، ۱۴۲۲ ق، *تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم*، تحقیق محسن موسوی تبریزی، قم، نور علی نور، چ ۳.
۳. ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ ق، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق اسعد محمد طیب، ریاض، مکتبه نزار مصطفی‌الباز، چ ۳.
۴. ابن‌عربی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، *رحمة من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن*، تحقیق غراب، محمود محمود، دمشق، مطبعة نصر.

بررسی دیدگاه برخی خاورشناسان در موضوع فضیلت شکر در قرآن و رابطه آن با اخلاقی بودن ایمان □ ۶۷

۵. ابن ماجه، محمد بن یزید، بی تا، سنن ابن ماجه، بیروت، دار الفکر.
۶. ابوحیان، محمد بن یوسف، ۱۴۲۰ ق، البحر المحيط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر.
۷. أزهری، محمد بن احمد، ۱۴۲۱ ق، تهذیب اللغة، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۸. امام خمینی، سید روح الله، ۱۳۸۰، شرح چهل حدیث، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار، چ ۲۴.
۹. ایزوتسو، توشی هیکو، ۱۳۷۸، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، فروزان.
۱۰. بیضاوی، عبدالله بن عمر، ۱۴۱۸ ق، أنوار التنزیل وأسرار التأویل، تصحیح محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۸ ق، تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق عادل احمد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۹۰، مراحل اخلاق در قرآن، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۱۱، قم، إسرائ، چ ۱۱.
۱۳. حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، بی تا، تفسیر روح البیان، لبنان، دار الفکر.
۱۴. خازن، علی بن محمد، ۱۴۱۵ ق، تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل، تصحیح عبدالسلام محمد علی شاهین، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۱۵. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، بیروت، دار الشامیة.
۱۶. سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، ۱۴۰۸ ق، بیان السعادة فی مقامات العبادة، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۷. طباطبائی، محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح فضل الله یزدی طباطبائی، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التنبیان فی تفسیر القرآن، تصحیح عاملی، احمد حبیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۰. عسکری، حسن بن عبدالله، ۱۴۰۰ ق، الفروق فی اللغة، بیروت، دار الافاق الجدیدة.

۲۱. فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۸۳، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه، چ ۲.
۲۲. فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۱۴۰۹ ق، *کتاب العین*، قم، هجرت، چ ۲.
۲۳. قاسمی، جمال‌الدین، ۱۴۱۸ ق، *تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل*، تحقیق محمد باسل عیون سود، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
۲۴. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، ۱۳۶۸، *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۵. محلی، محمد بن احمد، ۱۴۱۶ ق، *تفسیر الجلالین*، تحقیق عبدالرحمن بن ابی بکر سیوطی، بیروت، مؤسسة النور للمطبوعات.
۲۶. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۴، *اخلاق در قرآن*، تحقیق محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، چ ۸.
۲۷. مصطفوی فرد، حامد، ۱۳۶۹، *طبقه‌بندی دین پایه علوم، رهیافت‌هایی در علوم قرآن و حدیث*، سال ۴۹، ش ۱، پیاپی ۹۸، ص ۱۷۱ - ۱۴۹.
۲۸. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۲، *انسان و ایمان*، تهران، صدرا.
۲۹. مغنیه، محمدجواد، ۱۴۲۴ ق، *التفسیر الکاشف*، قم، دار الکتب الإسلامیة.
۳۰. مک اولیف، جین دمن، ۱۳۹۲، *دائرة المعارف قرآن*، ترجمه حسین خندق‌آبادی و دیگران، تهران، حکمت.
۳۱. میبدی، احمد بن محمد، ۱۳۷۱، *کشف الاسرار و عدة الابرار* (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چ ۵.
۳۲. نسفی، عبدالله بن احمد، ۱۴۱۶ ق، *مدارک التنزیل و حقایق التأویل*، الاردن، دار النفائس.
۳۳. نیشابوری، محمود بن ابوالحسن، ۱۴۱۵ ق، *ایجاز البیان عن معانی القرآن*، بیروت، دار الغرب الإسلامیة.
34. Aquinas, Saint Thomas, 1981, *Summa Theologica*, Translated by Fathers of the English Dominican Province, Christian Chassic Publisher, New York.
35. Meilaender. G and Werpehowski. W, 2007, *The Oxford Handbook of Theological Ethics*, Oxford University Press.
36. Swinburne, Richard, 1981, *Faith and Reason*, New York, Oxford University Press.
37. Wright, H. W. Classification of Virtues, 1907, *The Journal of philosophy, psychology and scientific methods*, vol. 4, No. 6.